

# میراث کلامی احمد بن اسحاق در عصر عسکریین علیه السلام

محمد باقر پورامینی

## چکیده

احمد بن اسحاق قمی از یاران خوش نام و نیک سیرت چهار امام همام علیهم السلام است که به واسطه شخصیت ممتازش، وکالت امام عسکری علیه السلام را در قم عهده دار بود و این جایگاه نشانه مدح، وثاقت، عدالت و اعتماد اوست. وی که به «شیخ القمیین» شهرت داشت، شاگردانی تربیت کرد که نقش مهمی در تثبیت و ترویج تشیع داشتند. نام ابن اسحاق در اسناد دهها روایتی قرار دارد که در کتابهای تهذیب، کافی، من لایحضره الفقیه، بصائر الدرجات و چند اثر دیگر مندرج است. مرجعیت علمی او در دوران نیابت نواب خاصه به گونه‌ای بود که یکی از دریافت‌کنندگان توقیعات حضرت مهدی (عج) توسط نواب بود.

مکتب کلامی شیعه در عصر احمد بن اسحاق قمی در اوج قرار داشت. زمانی که از او و عصرش یاد می‌شود، او را باید در مدرسه قم تعریف کرد و به میراث کلامی او اشاره کرد. این مدرسه که بر حدیث‌گرایی تکیه داشت، یکی از مهم‌ترین مراکز شیعه از قرن دوم به بعد بود که در کنار مدرسه بغداد، مرجع فکری شیعیان به شمار می‌رفت و با تلاش بزرگان این مدرسه، شیعه دوازده امامی به عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین نوع تشیع رسمیت یافته و تثبیت شد.

در این نوشتار با تکیه بر میراث کلامی احمد بن اسحاق قمی، به چند موضع کلامی مطرح در عصر او همچون «نفی رؤیت خدا»، «اعتقاد به امامت»، «ضرورت وجود امام» و «شرایط و صفات امام» اشاره می‌شود؛ موضوعاتی که او به نوعی با طرح آن، در صدد پاسخ دادن به شبهات جاری یا هدایت مردم برمی‌آمد.

### شخصیت علمی احمد بن اسحاق

احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک، منسوب به آل اشعر،<sup>۱</sup> از شیعیان عرب تبار است؛ خاندانی که از سال ۹۴ هجری در شهر قم ماندگار شدند.<sup>۲</sup> منطقه شیعه‌نشین قم از بدو ورود تشیع به آن، محلّ رشد و پرورش محدّثان و متکلمان شیعی برجسته ای بوده است.<sup>۳</sup> پدر او، اسحاق بن عبدالله از محدّثان عادل قم بود که مکتب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام را درک کرد.<sup>۴</sup> ابن اسحاق همنشین چهار امام معصوم بود و از یاران خوشنام امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام به شمار می‌آمد<sup>۵</sup> و بنا بر تصریح شیخ صدوق، موفق به زیارت امام زمان (عج) نیز گشت.<sup>۶</sup>

بلندای مقام او سبب شد که یکی از وکلای ائمه اطهار علیهم السلام گردد. این وکالت قوی‌ترین نشانه مدح، وثاقت، عدالت و اعتماد است؛ زیرا امام معصوم، فرد فاسق را به وکالت خود بر نمی‌گزیند.<sup>۷</sup> از این رو وی متصف به «وافد القمیین» بود و از جانب امام حسن عسکری علیه السلام تصدی وکالت ایشان را در قم بر عهده داشت<sup>۸</sup> و تولیت اوقاف آن شهر نیز بر عهده او سپرده شد.<sup>۹</sup> این منصب سبب آمدوشدهای متعدد او به سامراء گردید.<sup>۱۰</sup> وی از سوی امام از ولادت حضرت مهدی (عج) آگاه شد<sup>۱۱</sup> و در نخستین سال ولادت امام نیز ایشان را ملاقات کرد.<sup>۱۲</sup> از نقش مهم احمد بن اسحاق در آغاز دوره غیبت صغری نیز یاد شده است.<sup>۱۳</sup> هدایت، تعلیم، تألیف، روشننگری، پاسخ به پرسش‌های اعتقادی، تدبیر امور جمعی و امیدآفرینی، از شاخصه‌های مهم زندگی اوست. وی به سال ۲۶۲ هجری در شهر حلوان<sup>۱۴</sup> (سرپل ذهاب کنونی در خوزستان) درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.<sup>۱۵</sup>

احمد بن اسحاق قمی، مکتب علمی شخصیت‌هایی از جمله ابوهاشم جعفری و زکریا بن آدم را درک کرد.<sup>۱۶</sup> او که به «شیخ القمیین»<sup>۱۷</sup> نیز شهرت داشت، به تربیت شاگردانی بنام، همچون علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری، محمد فروخ صفار، محمد بن عبدالجبار و محمد بن یحیی عطار پرداخت؛<sup>۱۸</sup> شاگردانی که نقش مهمی در تثبیت و ترویج مذهب شیعه داشتند. نام ابن اسحاق در اسناد روایات کتب اربعه و ده‌ها کتب روایی قرار دارد. مرجعیت علمی او در دوران نیابت نواب خاصه به گونه‌ای بود که وی یکی از افراد مطمئن دریافت توقیعات حضرت مهدی (عج) به شمار می‌آمد که توسط نواب به او می‌رسید.<sup>۱۹</sup> علمای رجال از سه کتاب او یاد کرده‌اند: کتاب علل الصلاة، کتاب علل الصوم و کتاب مسائل الرجال. در کتاب اخیر بخشی از سخنان امام هادی علیه السلام گردآمده است.<sup>۲۰</sup>

با درنگ در متون روایی به نوعی می‌توان به اشراف و جایگاه علمی ابن اسحاق پی برد؛ از جمله سعد بن عبدالله اشعری که به بحث و مناظره علمی عادت داشت، استادش را خیر و دانای شهر می‌دانست. او مدعی است که بیش از چهل مسئله از مسائل مشکلی که کسی جوابش را نمی‌دانست، نوشته بود تا از احمد بن اسحاق پرسد. این مراجعه سبب همراهی او با استادش برای سفر به سامراء و دیدار امام شد.<sup>۲۱</sup> همچنین دو تن از دانشمندان آن عصر، به نام‌های محمد بن ابی‌العلاء همدانی و یحیی بن محمد جریح بغدادی در یک بحث علمی بنا گذاشتند که برای حل مشکل خود به احمد بن اسحاق قمی مراجعه کنند.<sup>۲۲</sup> احادیثی که از ابن اسحاق منتشر شده، متفاوت است که بخش مهمی از آن به احادیث اعتقادی اختصاص دارد.

### میراث کلامی احمد بن اسحاق

علم کلام برای اثبات اعتقادات دینی<sup>۲۳</sup> و دفاع از عقاید پدید آمد.<sup>۲۴</sup> کار این دانش، تبیین اصول و عقاید دینی، اثبات آن‌ها از روش‌های مختلف و پاسخ‌گویی به شبهات و اعتراضات مخالفان است.<sup>۲۵</sup> از این رو کلام اسلامی دارای موضوع واحدی نیست؛ بلکه موضوع آن اصول دین و عقاید اسلامی است.<sup>۲۶</sup> دایره مباحثی که در علم کلام بحث می‌شود، گسترده است. از سویی وجود خدای عالی، صفات علیا، افعال شایسته و زیبای او همچون: خلقت عالم، ارسال رسل، انزال کتب، تکلیف عباد، وعد و وعید روز واپسین در حوزه مطالعه این

علم است و از سویی مباحثی چون اختیار، تکفیر و احباط، ثواب و عقاب، امامت و رجعت و شفاعت، و مانند اینها در این علم بحث می‌شود.

در اسلام، مکاتب کلامی گوناگونی همچون اشاعره و معتزله و نیز امامیه در چنین دوره‌ای به وجود آمد. هر کدام صاحب سبکی ویژه هستند و آرای کلامی خود را به کمال رساندند؛ چنان که کلام شیعی در باب شرح و بیان اصول دین و اصول مذهب به کمال و استحکام والایی رسید. اگرچه در قرون متأخر به دلایل جامعه‌شناختی، نشاط و رونق پیشین خود را از دست داد.<sup>۲۷</sup>

مهم‌ترین نکته، درنگ در ادوار تاریخی کلام شیعی است که در مرحله نخست دارای صبغه عقلی و نقلی، یعنی هم به تحلیل‌ها و تأمل‌های عقلی ارجح می‌نهاد و هم استناد به وحی را در دستور کار خود قرار می‌داد.<sup>۲۸</sup> پس از این مرحله، دوره کلام نقلی سامان یافت که از عصر امام رضا علیه السلام آغاز شده و تا اندکی پس از غیبت صغری (۳۲۹ق) را در بر می‌گرفت. در این مرحله، بسیاری از شیعیان گرد ائمه اطهار علیهم السلام گرد آمده و به نقل حدیث مشغول بودند.<sup>۲۹</sup>

مکتب کلامی شیعه در عصر احمد بن اسحاق قمی در اوج قرار داشت. زمانی که از او و عصرش یاد می‌شود، او را باید در مدرسه قم تعریف کرد و به میراث کلامی او اشاره نمود. درباره میراث کلامی احمد بن اسحاق به چند موضع کلامی مطرح در عصر او اشاره می‌کنیم؛ موضوعاتی که او به نوعی با طرح آنها در صدد پاسخ دادن به شبهات جاری یا هدایت مردم برمی‌آمد.

### الف) نفی رؤیت خدا

مکتب قم، خدای تعالی را جسم نمی‌دانست و رؤیت او را نفی می‌کرد؛ زیرا جسم با جواز رؤیت تلازم دارد.<sup>۳۰</sup> گرچه برخی از اعیان، قمیین به استثنای صدوق<sup>۳۱</sup> و پدرش را از باورمندان به تجسیم می‌دانند،<sup>۳۲</sup> لکن بزرگان قم این اتهام را نفی کرده، حتی در مقام دفاع از هشام بن حکم، از ارکان مدرسه بغداد نیز برآمدند و اتهام اعتقاد او به تجسیم را رد کردند. علی بن ابراهیم قمی، شاگرد احمد بن اسحاق در مقدمه تفسیر خود به صراحت ادعا می‌کند که هشام بن حکم قائل به نفی تجسیم بوده است.<sup>۳۳</sup> اعتقاد به تجسیم که موجب قول به تشبیه و جسم‌انگاری خالق باشد، در تفکر شیعی، مردود است و ائمه شیعه از همان آغاز بر حقانیت نظریه تنزیه تأکید می‌کردند. اصولاً اعتقاد به تشبیه، چیزی است که در اسلام وجود نداشته؛



مقبره و بارگاه احمد بن اسحاق (سريل دهاب)

بلکه از اعتقادات عرب جاهلی است و گویا آنان نیز این عقیده را از یهود گرفته باشند؛<sup>۳۴</sup> یهودیانی که می‌گفتند: ﴿يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾؛<sup>۳۵</sup> آن گونه که آنان خدایان متعدد دارند، بر ما نیز خدایی قرار ده!<sup>۳۶</sup>

احمد بن اسحاق قمی با ارسال نامه‌ای به محضر مبارک امام هادی (علیه السلام) از آن حضرت درباره رؤیت خدا و طرز تفکر مردم پرسید و امام چنین نگاشت:

لَا تَجُوزُ الرُّؤْيَةُ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمُرَيَّ هَوَاءٌ يَنْفُذُهُ الْبَصَرُ فَمَتَى انْقَطَعَ الْهَوَاءُ وَعَدِمَ الضِّيَاءُ لَمْ تَصِحَّ الرُّؤْيَةُ وَفِي جَوَابِ اتِّصَالِ الضِّيَاءِ بِنِ الرَّائِي وَالْمُرَيَّ وَجُوبِ الْإِسْتِثْبَاهِ وَاللَّهِ تَعَالَى مُنْزَهُ عَنِ الْإِسْتِثْبَاهِ فَثَبَّتَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ سُبْحَانَهُ الرُّؤْيَةُ بِالْأَبْصَارِ لِأَنَّ الْأَسْبَابَ لَا بَدَّ مِنْ اتِّصَالِهَا بِالْمُسَبَّبَاتِ.<sup>۳۷</sup>

تا میان ناظر و منظور هوا نباشد، دید در منظور نفوذ نکند و اگر هوا از ناظر و منظور قطع شود، رؤیت درست نباشد و تشبیه از این جاست؛ زیرا ناظر وقتی برابر منظور قرار گرفت، به اعتبار رابطه جریان رؤیتی که در میان آنها لازم است، باید همانند باشند و این همان تشبیه خداست به خلق؛ زیرا اسباب و شرایط باید به مسببات خود متصل باشند تا نتیجه مطلوب به دست آید.

دانشمندان طبیعی می‌گویند منعکس شدن چیزی در چشم، متوقف بر سه شرط حتمی است:

۱. هدف دید جسم کثیف باشد تا بتواند نور را منعکس و پراکنده کند. از این جهت اجسام لطیف مانند هوا و فرشته و جن دیده نمی‌شوند، مگر وقتی که به قالب جسم کثیف درآیند.
۲. میان آن دو فاصله معینی (نه بسیار دور و نه بسیار نزدیک) وجود داشته باشد.
۳. میان آن دو هوای لطیفی موجود باشد تا حامل جسم شعاعی گردد.

امام در این حدیث شریف به برخی از این شرایط اشاره کرده و فرموده است: اگر خدا دیده شود، باید در آن شرایط باشد؛ زیرا رابطه بین شرط و مشروط و سبب و مسبب حتمی است و اگر بر فرض محال، این شرایط موجود شد، لازم می‌آید که خدا هم مانند مخلوق خود باشد؛ زیرا هدف دید قرار گرفته و هدف دید چنان که گفتیم، باید جسم کثیف باشد و خدا بزرگ‌تر از آن است که جسم باشد.<sup>۳۸</sup>

شیخ مفید مدعی است حدیثی که احمد بن اسحاق از امام هادی (علیه السلام) نقل کرده، محل رجوع و اعتماد همه کسانی است که رؤیت را نفی کرده اند.<sup>۳۹</sup>

## ب) اعتقاد به امامت

تأمل در بحث امامت، پس از شناخت خدا و صفات او، از مهم‌ترین و شایسته‌ترین امور به شمار می‌آید؛ چرا که با اخلال در آن، شناخت خدا با مشکل مواجه می‌شود و بدون آن، شناخت توحید و عدل الهی به کمال لازم نمی‌رسد. افزون بر این هر گونه خللی در بحث امامت، عدل الهی را خدشه‌دار می‌کند؛ چرا که امامت لطف است و در صورت عدم شناخت آن، چه بسا این شبهه به ذهن آید که خداوند عادل او را از لطف محروم کرده باشد.<sup>۴۰</sup>

از سوی دیگر با توجه به شریعت جاودانه‌ای که پیامبر ﷺ بر جامعه بشریت عرضه کرد، فراهم آوردن زمینه استمرار این نظام در گرو پاسداری آن از هر گونه انحراف و تحریف است. به عقیده شیعه آن مرجع لازم و ضروری چیزی غیر از مقام امامت نیست و شک در این جایگاه، مساوی با سقوط است.

دوران امام هادی تا امام مهدی ﷺ با توجه به وضعیت حاکم و تلاش عباسیان برای دوری مردم از امامت، به نوعی عصر امتحانات سخت مؤمنان بود. عده‌ای به اندک بهانه و شبهه‌ای باورشان به امام سست شد؛ اما بسیاری نیز پاسدار مرام و عقیده خویش بودند.

احمد بن اسحاق می‌گوید:

نزد امام حسن عسکری ﷺ شرفیاب شدم و امام از من پرسید: ای احمد! در میان این شک و تردید که گریبان مردم را گرفته، شما شیعه چه حالی دارید؟ عرض کردم: آقای من! چون نامه شما رسید، هیچ مرد و زن و کودک ممیزی نبود، جز آن که به حق معتقد شد. آنگاه امام فرمود: «احمد! من خدا را بر این موضوع حمد می‌کنم. آیا نمی‌دانید که زمین بی حجت نباشد؟ منم آن حجت».<sup>۴۱</sup>

احمد بن اسحاق در جای دیگر می‌گوید: از امام عسکری ﷺ نامه‌ای به یکی از یارانشان صادر شد. امام در ضمن نامه مرقوم داشته بودند:

مَا مَنِي أَحَدٌ مِنْ آبَائِي ﷺ بِمَا مَنَيْتُ بِهِ مِنْ شَكِّ هَذِهِ الْعَصَابَةِ فَيَ فَإِنْ كَانَ هَذَا  
الْأَمْرُ أَمْرًا أَعْتَقَدْتُ مَوَهُ وَ دَنْتُمْ بِهِ إِلَيَّ وَقَتُّمْ نَمَّ يَنْقَطِعُ فَلَلشَّكِّ مَوْضِعٌ وَإِنْ كَانَ  
مُتَّصِلًا مَا اتَّصَلَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا مَعْنَى هَذَا الشُّكِّ؟<sup>۴۲</sup>

هیچ یک از پدرانم مانند من مورد شک و تردید این گروه واقع نشده است، اگر این امر امامت امری موقت بود و شما بدان معتقد و متدین شده بودید، شک

محلّی داشت، اما اگر آن متصل باشد مادامی که امور خدای تعالی متصل است، پس معنای شک در آن چیست؟

بی شک پابندی به دین و حفظ صراط مستقیم در گرو استمرار پیوند با امامت است و این ضرورت در دوران سختی‌ها و شبهه‌ها دوچندان می‌گردد.

احمد بن اسحاق برای حفظ ارتباط خود با امام هادی علیه السلام راهنمایی می‌خواهد و امام نیز او را به ارتباط با وکیل خویش رهنمون می‌شود. وی می‌گوید: از حضرت ابو الحسن عسکری علیه السلام پرسیدم: مسائل دین خود را از کدام شخص بپرسم و سخن که را بپذیرم؟ امام فرمود:

الْعُمَرِيُّ ثَقْتِي، فَمَا أَدَى إِلَيْكَ فَعَنِّي يُودِي، وَمَا قَالَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ  
أَطِعْ فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ؛<sup>۴۳</sup>

(عثمان بن سعید) عمری محل اطمینان و مورد اعتماد من است. وی هر چه به شما بگوید، از من آموخته. اینک به سخنان او گوش فراده. وی مردی امین و مؤثق است.

### ج) ضرورت وجود امام

با توجه به ضرورت عقلی وجود امام و عصمت او، اگر امام معصومی غایب شود، قطعاً این غیبت همراه با دلیل و حکمتی است؛ مهم توجه در وجود امام است. احمد بن اسحاق اشعری با انگیزه پرسش درباره امام پس از پیشوای یازدهم، نزد امام عسکری علیه السلام رفت؛ ناگاه امام خود لب به سخن باز نمود و فرمود:

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ وَ  
لَا يُخْلِهَا إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَيَّ خَلَقَهُ بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ  
الْأَرْضِ، وَ بِهِ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ، وَ بِهِ يُخْرَجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ؛

ای احمد! خداوند هرگز روی زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت و از آغاز آفرینش آدم تا روز قیامت این روش جاری خواهد بود. پروردگار به وسیله آن حجت، بلاها را از زمین دفع می‌کند و باران را نازل و برکات زمین خارج می‌سازد.

احمد از امام و خلیفه پس از حضرت پرسید؛ ناگهان امام برخاست و داخل خانه شد و فرزند خردسال خود را در حالی که بر شانه‌اش قرار داشت، آورد و فرمود:



يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ص وَكَنِيئُهُ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا. يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ وَمَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَاللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو مِنَ الْهَلَكَةِ فِيهَا إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِمْ وَوَقَّهَهُ لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ الْفُرَجِ؛

ای احمد! اگر نه این بود که نزد خداوند آبرو و شرافت داری و در نزد حجت‌های پروردگار دارای مقام و منزلت هستی، هرگز این کودک را به تو نشان نمی‌دادم. این کودک با حضرت رسول ﷺ همنام و کنیه است، و او زمین را پس از ظلم و جور از عدل و داد پر می‌کند. ای احمد! مثل این کودک در میان این امت، مانند خضر و ذی‌القرنین است. به پروردگار سوگند این غیبتی خواهد داشت که جز گروهی از معتقدین به امامت ائمه، بقیه هلاک خواهند گردید.

احمد بن اسحاق پرسید: مولای من! از او علامتی نشانم دهید که قلبم اطمینان پیدا کند. در این هنگام کودک شروع به سخن گفتن نمود و با زبان عربی فصیحی فرمود:

أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبْ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ؛

من بقیة الله بر روی زمین و انتقام گیرنده دشمنان او هستم. ای احمد بن اسحاق! دیگر بعد از این در پی اثر و نشانه مباش.

احمد بن اسحاق در ادامه می‌گوید: پس از این جریان خوشوقت از منزل امام عسکری علیه السلام بیرون شدم و روز بعد بار دیگر خدمت امام رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول الله! من دیروز بسیار مسرور شدم و از منتی که بر من نهادید، سپاس گزارم؛ اینک بفرمایید سنت‌های خضر و ذوالقرنین در مورد او چیست؟ فرمود: چون وی مدت زیادی در غیبت خواهد ماند. عرض کردم: مگر غیبت او بسیار طول می‌کشد؟ امام در پاسخ فرمود:

إِي وَ رَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ فَلَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَهْدَهُ بَوْلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَبَدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ هَذَا أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ اكْتُمْهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا غَدًا فِي عَلِيِّينَ؛<sup>۴۴</sup>

آری؛ به خداوند سوگند او به اندازه‌ای در پشت پرده غیبت بماند تا آن‌گاه که گروهی از معتقدین امامت از عقیده خود برگردند و جز افرادی که خداوند میثاق ولایت ما را از آنان گرفته و روح ایمان را در آنان تقویت فرموده، ثابت نخواهند ماند. ای احمد! این از اسرار خداوند است؛ اکنون این سر را نگه دار و به کسی اطلاع نده و سپاس گزار باش تا فردای قیامت با ما باشی.

#### د) شرایط و صفات امام

بحث از شرایط و اوصاف امام، از همان ابتدای پیدایش بحث امامت مورد توجه متکلمین مسلمان بوده است. در یک تقسیم‌بندی کلی از صفات امام می‌توان به دو بعد اصلی این اوصاف اشاره کرد: یکی صفاتی که مربوط به شخصیت ذاتی است و دیگری صفاتی است که امام به حکم عقل و از جهت شرع، به عنوان رهبر جامعه باید بدان متصف باشد.<sup>۴۵</sup> در این راستا اوصافی چون عصمت، صدور معجزه، علم، افضلیت، شجاعت، منحصر بودن در داشتن مقام امامت، دور بودن از صفات نفرت‌انگیز از جهت اخلاقی و جسمانی معنا می‌یابد.<sup>۴۶</sup> پس از درگذشت امام عسکری علیه السلام، جعفر بن محمد (معروف به کذاب) ادعای امامت کرد. پشتیبانی حاکمیت عباسی و نابخردی برخی از سست‌باوران، زمینه ظهور امامت دروغین او را فراهم آورد. بدیهی است که رسالت و مأموریت ویژه افرادی چون احمد بن اسحاق در این جا آشکار می‌شود تا با درایت و تیزی و با راهنمایی امام، جلوی کژراهه را بگیرند و مردم را به سرچشمه زلال امامت راهنمایی کنند. احمد بن اسحاق می‌گوید:

یکی از شیعیان به نزد من آمد و گفت: جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه‌ای به وی نوشته و خود را امام دانسته و ادعا کرده بود که من امام بعد از پدرم هستم و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و سایر علوم همه در نزد من است. وقتی آن نامه را خواندم، مکتوبی در این باره به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الأمر (عج) نوشته و نامه جعفر کذاب را هم ضمیمه آن قرار دادم و هر دو را خدمت حضرتش ارسال کردم. پاسخ نامه بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت برای احمد بن اسحاق صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند تو را پاینده بدارد. مکتوب تو و نامه‌ای را که در جوف آن گذارده و فرستاده بودی، به من رسید و از تمام مضمون آن به اختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است، مطلع گشتم! اگر

به دقت در آن می‌نگریستی، تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن‌ها فهمیدم می‌شدی! پروردگار بی‌شریک و پرورش‌دهنده موجودات را بر نیکی و خیری که درباره ما نموده و فضیلتی که به ما داده است، سپاس گزارم که همیشه حق را کامل می‌گرداند و باطل را از میان می‌برد. او بر آنچه من اکنون می‌گویم، گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست، وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع نمودیم و از آنچه ما درباره آن اختلاف داریم سؤال کرد، گواهی به صدق گفتار من خواهد داد.

آنچه می‌خواهم بگویم این است که خداوند صاحب‌نامه (جعفر کذاب) را نه بر کسی که نامه به او نوشته، نه بر تو و نه بر هیچ‌یک از مخلوقات، امام مفترض‌الطاعة قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچ‌کس لازم ندانسته است و من به زودی مطالبی را برای شما روشن می‌گردانم که به خواست خدا بدان اکتفا کنید.

ای احمد بن اسحاق! خدا تو را رحمت کند. خداوند بندگانش را بیهوده نیافریده و سرنوشت آنان را مهمل نگذاشته است؛ بلکه ایشان را با قدرت کامله خود آفریده و به آنان چشم و گوش و دل و فکر عطا فرموده؛ آن‌گاه پیغمبران را به منظور بشارت به وعده خداوند و ترساندن آنان از نافرمانی الهی به سوی آنان فرستاد، تا ایشان را به اطاعت او وادارند و از معصیتش نهی کنند، و آنچه را از ایشان از امر خداوند و دینشان نمی‌دانند، به آنان بفهمانند. سپس به واسطه فضل و دلایل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه، کتاب‌هایی بر آنان نازل فرمود و فرشتگان را به سوی ایشان فرستاد، تا آنان میان خدا و پیغمبران واسطه و فرمانبر باشند.

یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بر وی گلستان کرد، و دیگری را مخاطب خود ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را از دهنش آشکاری گردانید، و دیگری به اذن پروردگار مرده را زنده کرد و هم به اجازه او افراد لال و پیس را شفا داد. دیگری را منطلق الطیر موهبت کرد و سلطنت بر همه چیز داد؛ آن‌گاه محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را با طلوع او بر مردم تمام کرد و طومار نبوت را با وجود مبارکش مهر نمود و او را به سوی همه مردم فرستاد و از راست‌گویی

او آیات و علامات آشکار خود را ظاهر ساخت؛ سپس وی را در حالی که پسندیده و نیکبخت بود قبض روح کرد.

آن‌گاه خداوند منصب خلافت او را برای برادر و پسرعمو و جانشین و وارث او علی بن ابی طالب علیه‌السلام و بعد از او برای جانشینان وی که از نسل او بودند، یکی پس از دیگری قرار داد، تا دین خود را به وسیله آنان زنده گرداند و نور خود را کامل کند و میان آنان و برادران و اولاد عمومی آنان و مردم طبقه پائین از کسان وی فرق آشکاری گذاشت تا بدان وسیله حجّت خدا از افراد عادی، و پیشوا از پیرو شناخته شود؛ زیرا خداوند امام و حجّت خود را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیب‌ها پیراسته گردانیده و از پلیدی‌ها پاکیزه نموده و از شبهات منزّه کرده است. و ایشان را خزینه‌دار علم و امین حکمت و محلّ سرّ خود قرار داده و با دلایل تأیید فرموده است. اگر جز این بود، مردم همه یکسان بودند و هر بی‌سر و پایبی دعوی «أمر الله» و منصب خدایی می‌کرد و دیگر حقّ از باطل، و عالم از جاهل امتیاز نمی‌یافت. این مفسد باطل (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادّعی امامت دارد، نمی‌داند به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانایی در احکام دین خدا داشته، به خدا قسم او نمی‌تواند حلال را از حرام تشخیص دهد و میان خطا و صواب فرق بگذارد. اگر به علم خود می‌بالیده، او قادر نیست که حقّ را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد و حتّی از حدود نماز و وقت آن هیچ اطلاعی ندارد. و اگر او به تقوا و پرهیزکاری خود اطمینان داشته، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبه‌بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن به شما هم رسیده باشد. ظرف‌های شراب او را همه کس دیده‌اند. علاوه بر اینها آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهور و ثابت است. اگر ادّعی وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را نشان دهد و اگر حجّتی دارد، آن را اقامه نماید و چنانچه دلیلی دارد، ذکر کند. خداوند عزّ و جلّ در قرآن فرموده:

«به نام خدای بخشاینده مهربان. حاء، میم. فرو فرستادن این کتاب از سوی خدای توانای بی‌همتا و دانای باحکمت است. ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست، نیافریدیم مگر به حقّ و [تا] سرآمدی نامبرده، و کسانی که کافر

شدند، از آنچه بیم داده شدند رویگردانند. بگو: مرا گوید که آنچه جز خدا می‌خوانید، به من بنمایید که چه چیز از این زمین - یا کدام بخش زمین - را آفریده‌اند یا مگر در [آفرینش] آسمان‌ها شرکت داشته‌اند؟! اگر راستگوید، برای من [دلیلی از] کتابی که پیش از این [قرآن] آمده باشد یا بازمانده‌ای از دانش [پیشینیان] بیاورید، و کیست گمراه‌تر از کسی که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ نمی‌دهد و آنان از خواندن اینان بی‌خبرند؟ و چون مردم برانگیخته و فراهم شوند، خدایان دشمن آنان باشند و پرستش ایشان را انکار کنند».<sup>۴۷</sup>

ای احمد بن اسحاق! خداوند توفیقات را افزون کند. آنچه را گفتم، از این زورگو (جعفر) پرس و او را بدین گونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از وی پرس که تفسیر کند، یا از یک نماز واجب سؤال کن تا حدود آن و واجبات آن را بیان نماید تا به خوبی پی به ارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد. حساب او با خداست. خداوند حق را برای اهلش حفظ کند و در جای خود قرار دهد. به علاوه، خداوند جز در حسن و حسین علیهما السلام امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است. هر گاه خداوند به ما اجازه دهد که سخن بگوییم، آن گاه حق آشکار و باطل از میان می‌رود و تردید نیز در میان شما برطرف می‌شود. من راغب و مشتاق خداوند در روزگار کفایت و زیبایی صنع و ولایت اویم. «و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».<sup>۴۸</sup>

### نتیجه‌گیری

در میراث برجای مانده کلامی احمد بن اسحاق، از سویی با تکیه بر صفات الهی، رؤیت او نفی گردید و از سویی در تثبیت و تحکیم باور به امامت، به ضرورت و ویژگی‌های امام اشاره شد. بدیهی است در پرتو این میراث که ضلعی از مکتب کلامی قم قلمداد می‌شود، کلام شیعی سامان و رشد یافت و باور و اعتقاد مردم، سمت و سوی صحیح گرفت و از جعل و تحریف مصون ماند و همچنین دستخوش غلو و افراطی‌گری و انحراف نیز نگشت.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. این خاندان بدان سبب که نیای بزرگشان «ادر» در هنگام تولد سری پرمو داشت و اشعر(پر مو) خوانده می‌شد، به اشعری شهرت یافتند. (ابی‌نصر بن ماکولا، الاکمال، ج ۱، ص ۸۷).
۲. در دوران خلافت عبدالملک مروان، فرزندان سعد بن مالک به همراه بیش از هفتاد از خاندان اشعری در سال ۹۴ از کوفه به قم مهاجرت کردند و از سال ۱۳۲ هجری این شهر به نوعی پناهگاه شیعیان به شمار می‌آمد. (سمعانی، الاتساب، ص ۴۶۱).
۳. رک: حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن عبدالملک، به تصحیح سید جمال‌الدین تهرانی، ص ۲۱۷ و ۲۴۱.
۴. قهبای، مجمع الرجال، ج ۱، ص ۱۸۷.
۵. محمد بن حسن الطوسی، رجال الطوسی، ص ۳۹۷ - ۴۰۹.
۶. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۴۲.
۷. میرزای قمی، قوانین الاصول، ج ۱، ص ۴۸۵؛ مامقانی، مقباس الهدایه، ج ۲، ص ۲۵۸.
۸. طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۵۸.
۹. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۳۳.
۱۰. رک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۱۳.
۱۱. کمال‌الدین، ص ۴۳۳.
۱۲. شیخ حرّ عاملی، اثبات الهداه، ج ۳، ص ۵۶۹.
۱۳. کمال‌الدین، ص ۱۱۶؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۵، ص ۳۰۶.
۱۴. حلوان را شهری در میانه راه همدان و بغداد می‌دانند. مقدسی در اثر تألیف شده سال ۳۷۵ ق، آن را قصبه‌ای کوچک در کوه و دشت، نزدیک کوه می‌داند که دورش را باغ‌های انگور و انجیر فراگرفته است (أبو عبدالله محمد بن أحمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۱۲۳). این شهر در دوران خلیفه دوم فتح شد و اهل آن، مردمی به هم آمیخته از عرب و عجم، از پارسیان و کردها بوده اند (یعقوبی، البلدان، ص ۷۶). یاقوت حموی در توصیف از حلوان (در حدود سال ۶۲۰ ق) آن را شهری آباد توصیف می‌کند که آبی بد و گوگردی دارد؛ با اناری که در همه جهان بی‌مانند است و انجیر بسیار نیکویی که آن را شاه انجیر گویند (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۱). لکن به گفته قزوینی (متوفای ۶۸۲ ق) حلوان شهری بزرگ و آباد بوده که حال، خراب است (زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۴۲۰).
۱۵. محمدحرزالدین، مراقدالمعارف، ج ۱، ص ۱۱۸.

۱۶. محمد بن علی اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۳.
۱۷. منتهی المقال، ج ۵، ص ۳۰۴.
۱۸. محمدباقر نجفی اصفهانی، هداية المسترشدين، ص ۱۳.
۱۹. کتاب الغیبه، ص ۲۵۸.
۲۰. احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۹۱؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، معالم العلماء، ص ۱۴.
۲۱. «كنت قد اتخذت طوماراً و أثبت فيه نيفا و أربعين مسألة من صعب المسائل لم أجد لها مجيباً على أن أسأل عنها خبير أهل بلدي أحمد بن إسحاق صاحب مولانا أبي محمد عليه السلام فارتحلت خلفه». کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۶؛ علی بن عبدالکریم نیلی، منتخب الانوار المضيئه، ص ۱۴۸.
۲۲. رک: مجلسی، زاد المعاد.
۲۳. قاضی عبدالرحمن ایچی، المواقف فی علم الکلام، ص ۷.
۲۴. علم کلام از ابتدا برای دفاع از عقاید پی‌ریزی شد و این علم اختصاص به مسلمانان ندارد؛ بلکه مسیحیان نیز برای دفاع از عقاید و کتاب‌های خود کلامی دارند که در فارسی به آن «الهیات» و در عربی «علم اللاهوت» و در انگلیسی «تئولوژی» می‌گویند (جعفر سبحانی، مدخل مسائل جدید در علم کلام، ص ۵).
۲۵. رک: ربانی گلیاگانی، درآمدی بر علم کلام، ص ۳۹.
۲۶. مرتضی مطهری، مجموعه آثار ج ۳، ص ۶۳ و ۵۷.
۲۷. رک: علی اصغر حلبی، تاریخ علم کلام در ایران و اسلام؛ جعفر سبحانی، محاضرات فی الالهیات، تلخیص علی ربانی گلیاگانی.
۲۸. عبدالرزاق لاهیجی، گوهر مراد، ص ۴۴.
۲۹. محمدصفر جبرئیلی، سیر تطور کلام شیعه، ص ۶۰.
۳۰. علامه حلی، انوار الملکوت، ص ۸۳.
۳۱. شیخ صدوق انگیزه تألیف کتاب «التوحید» خود را در مقدمه کتابش «دفع شبهه تشبیه از شیعه» یاد کرده است: «إن الذی دعانی إلی تألیف کتابی هذا أنى وجدت قوما من المخالفین لنا ینسبون عصابتنا إلی القول بالتشبیه و الجبر لما وجدوا فی کتبهم من الأخبار التی جهلوا تفسیرها و لم یعرفوا معانیها و وضعوها فی غیر موضعها و لم یقابلسوا بألفاظها ألفاظ القرآن فقبحوا بذلك عند الجهال صورة مذهبنا و لبسوا علیهم طریقتنا و صدوا الناس عن دین الله و حملوهم علی جحود حجج الله فتقربت إلی الله تعالی ذکره بتصنیف هذا الکتاب فی التوحید و نفی التشبیه و الجبر». التوحید ص ۱۸.
۳۲. سید مرتضی می‌نویسد: «قمین همگی (به استثنای صدوق و پدرش) اعتقاد به تجسیم داشته‌اند. (الشافی، ج ۱، ص ۸۳).

۳۳. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰. شیخ مفید که بسیار به آن زمان نزدیک بوده است، می‌نویسد: «آنچه را معتزله از هشام بن حکم نقل کرده و به او نسبت داده‌اند، به نظر ما تهمتی بیش نیست و دیگران نیز نادانسته اینها را نقل کرده‌اند؛ در حالی که او نه چیزی در این باره نوشته و نه گفته است». شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۶۰.
۳۴. شهرستانی می‌نویسد: «عقیده به تشبیه، در طبیعت یهود وجود دارد؛ به طوری که می‌گویند: روزی خداوند، چشمانش درد گرفت و ملانکه به عیادت او رفتند!» الملل و النحل، ج ۱، ص ۹۷.
۳۵. اعراف، آیه ۱۳۸.
۳۶. احمد عابدی، مکتب کلامی قم، ص ۱۶۹.
۳۷. شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۰۹؛ الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۰.
۳۸. اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۱، ص ۱۳۱. علامه مجلسی نیز ذیل این روایت بیان مبسوطی دارند که به آن مراجعه شود. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۴ - ۳۶.
۳۹. «فهذا قول أبي الحسن عليه السلام وحجته في نفي الرؤية وعليةا اعتماد جميع من نفي الرؤية من المتكلمين.» شیخ مفید، الحکایات، ص ۸۶.
۴۰. طوسی، تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۴۹.
۴۱. «أحمد بن إسحاق قال دخلت على أبي محمد حسن بن علي العسكري عليه السلام فقال يا أحمد ما كان حالكم فيما كان الناس فيه من الشك والارتياب. فقلت له يا سيدي لما ورد الكتاب لم يبق منا رجل ولا امرأة ولا غلام بلغ الفهم إلا قال بالحق. فقال يا أحمد ما علمتم أن الأرض لا تخلو من حجة وأنا ذلك الحجة أو قال أنا الحجة.» بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۹.
۴۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۲.
۴۳. طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۲۲.
۴۴. همان، ص ۴۴۰.
۴۵. تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۱۸۰.
۴۶. سید مرتضی، الذخیره، ص ۴۲۹.
۴۷. احقاف، آیه ۱ - ۶.
۴۸. طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۶۹.